

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: مانلیو دینوچی*
برگردان از: حمید محوی
۲۶ اکتوبر ۲۰۱۶

نقش ایالات متحده و ناتو در مناسبات اتحادیه اروپا و چین



فوراً به گره مسأله می پردازم. فکر می کنم که نمی توانیم از مناسبات بین اتحادیه اروپا و چین حرف بزنیم بی آن که نفوذ ایالات متحده با اتکاء به حضور مستقیم ناتو در اتحادیه اروپا را مد نظر قرار ندهیم.

امروز ۲۲ از ۲۸ کشور در اتحادیه اروپا (از تاریخ خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا ۲۱ از ۲۷ کشور) با بیش از ۹۰٪ از جمعیت اتحادیه زیر پوشش ناتو به سر می برند که از سوی اتحادیه اروپا به مثابه «بنیاد دفاع جمعی» به رسمیت شناخته شده است. و همانگونه که می دانیم ناتو نیز به فرماندهی ایالات متحده امریکا عمل می کند: فرماندهی ارشد متفقین در اروپا نیز همیشه از سوی رئیس جمهور ایالات متحده امریکا و دیگر مراکز فرماندهی کلیدی که جملگی در دست ایالات متحده است، انتخاب می شود. در نتیجه سیاست خارجی و نظامی اتحادیه اروپا و بزرگترین قدرتهای اروپائی به شکل بنیادی تابع ستراتیژی ایالات متحده هستند.

این ستراتیژی در دوران فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی که به تغییر وضعیت جهانی انجامید به روشنی در پرونده های رسمی اعلام شده است.

در سال ۱۹۹۱ کاخ سفید در امنیت ستراتیژی ملی در ایالات متحده National Security Strategy of the United States اعلام کرد: «ایالات متحده یگانه کشوری ست که با قدرت و نفوذ در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی و نظامی دارای بُرد جهانی می باشد».

در سال ۱۹۹۲ پنتاگون (در Defense Planning Guidance) تأکید کرد : « نخستین هدف ما جلوگیری از ظهور هر قدرتی در مناطقی ست که منابع آن برای شکل قدرت جهانی کفایت می کند. این مناطق عبارتند از اروپای غربی، آسیای شرقی، سرزمین های شوروی سابق و آسیای جنوب غربی ».



در سال ۲۰۰۱، یک هفته پیش از جنگ ایالات متحده و ناتو علیه افغانستان، در گزارشی که در مجله *Quadrennial Defense Review* منتشر شد، پنتاگون در مورد نخستین زمینه استراتژیک مهم و درجه یک خود در رویارویی با روسیه و چین اعلام داشت : « این امکان وجود دارد که در منطقه رقیب نظامی با منابع سرشار ظهور کند. نیروهای نظامی ما باید قابلیت تحمیل خواست ایالات متحده را بر هر رقیبی حفظ کنند، از جمله دولتها و گروه های غیر دولتی به شکلی که قادر باشند رژیم دولت رقیب را تغییر دهند یا سرزمینشان را متصرف شوند، و این روند تا جایی که اهداف استراتژیک ایالات متحده به نتیجه رسد، باید ادامه یابد ».

بر پایه این استراتژی، ناتو به فرماندهی ایالات متحده آمریکا به جبهه شرقی حمله کرد : پس از تخریب فدراسیون یوگوسلاوی با مداخله نظامی، از سال ۱۹۹۹ تا امروز همه کشورهای پیمان ورشوی سابق را بلعید و به زودی کشورهای دیگر را نیز خواهد بلعید (گرجستان و اوکراین)، و پایگاهها و نیروها از جمله جنگ افزارهای هسته ای اش را در نزدیکی مرز روسیه مستقر کرد. هم زمان در جبهه جنوبی در پیوند تنگاتنگ با جبهه شرقی، ناتو به فرماندهی ایالات متحده آمریکا با مداخله نظامی رژیم لیبیا را تخریب کرد و کوشید تا همین سرنوشت را برای سوریه رقم بزند. ایالات متحده آمریکا و ناتو به بحران اوکراین دامن زد و روسیه را متهم کرد که گوئی می خواهد امنیت اروپا را مختل کند، و با این ترفند اروپا را به جنگ سرد تازه ای سوق داد (به بهای اقتصاد اروپائی ها که مجازات هایشان علیه روسیه به جز خسارت نتیجه دیگری برای آنها نداشته). روشن است که واشنگتن مناسبات اقتصادی روسیه و اتحادیه

اروپا را برای منافع ایالات متحده آمریکا مضر می دانست. بر مبنای همین ستراتیژی بود که ایالات متحده آمریکا علیه چین نیروهایش را بیش از پیش به آسیای اقیانوس آرام منتقل کرد. نیروی دریایی آمریکا اعلام کرد که تا ۲۰۲۰ در این منطقه ۶۰٪ از نیروی بحری و هوایی اش را متمرکز خواهد کرد.

ستراتیژی ایالات متحده آمریکا روی بحیره جنوبی چین متمرکز شد و دریا سالار هاریس Harris فرمانده نیروی بحری آمریکا در اقیانوس آرام اهمیت آن را چنین تعریف کرد: در اینجا ست که بازرگانی بحری به ارزش ۵ هزار میلیارد دالر در سال جریان دارد، از جمله ۲۵٪ صادرات جهانی نفت و ۵۰٪ گاز طبیعی. ایالات متحده آمریکا می خواهد این راه آبی را به نام همان ستراتیژی که دریا سالار هاریس از آن یاد کرده در تسلط خود بگیرد، یعنی به نام « آزادی در کشتیرانی برای حفظ شیوه زندگی ما در ایالات متحده آمریکا امری بنیادی ست»، با متهم کردن چین « به حرکات خشونت آمیز در بحیره جنوبی چین، مشابه روسیه در کریمه». برای تضمین این امر بنیادی ناوگان ایالات متحده در دریای جنوبی چین گشت می زند. به دنبال ایالات متحده بزرگترین قدرتهای اروپائی نیز روانه شده اند: در جولای گذشته فرانسه اتحادیه اروپا را برای « هماهنگ سازی گشت ناوگان بحری در بحیره جنوبی چین فراخواند تا حضور دائمی و قابل رؤیتشان را در آبهای تضمین کنند که چین به شکل غیر قانونی مطالبه و مصادره کرده است».

در حالی که ایالات متحده در کوریای جنوبی دستگاه های « ضد راکتی » مستقر می کند، گرچه از هم اکنون می تواند راکت های هسته ای اش را شلیک کند، که مشابه راکت های است که در رومانی مستقر کرده و همین نوع راکت ها را نیز به زودی در پولند مستقر خواهد کرد، به این کلکسیون باید راکت های هسته ای دریا پایه در مدیترانه را نیز اضافه کنیم. ستولتنبرگ Stoltenberg فرمانده کل ناتو روز ۶ اکتوبر در بروکسل از وزیر امور خارجه کوریای جنوبی استقبال به عمل آورد تا « همکاری ناتو را با سؤل تقویت کند».

این رویدادها و مانند اینها نشان می دهد که در اروپا و آسیا همین ستراتیژی در شرف تکوین است. این تلاش نهانی ایالات متحده و دیگر قدرتهای غربی برای حفظ برتری اقتصادی، سیاسی و نظامی در جهانی ست که در حال حاضر قویاً در حال تحول به سر می برد و شاهد پیدایش دولتها و جوامع و قدرتهای نوین است. سازمان همکاری شانگهای که با توافق ستراتیژیک چین و روسیه بنیانگذاری شد، دارای منابع و با قابلیت کار برای ایجاد بزرگترین تحولات اقتصادی در سطح جهانی می باشد. سازمان شانگهای و بریکس می توانند با سازمانهای مالی خودشان تا حدود بسیار گسترده ای از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که طی ۷۰ سال به ایالات متحده و قدرتهای غربی اجازه داد که با وامهای سنگین و دیگر ابزار کارهای مالی به کشورهای مقروض بر اقتصاد جهان فرمانروائی کنند. سازمانهای نوین در عین حال می توانند مبادلات بازرگانی را دالر زدائی و بر این پایه امکان انتقال قرض های ایالات متحده آمریکا را به دیگر کشورها متوقف کنند. چنان که می دانیم انتقال قرض ایالات متحده به دیگر کشورها با چاپ پول کاغذی به مثابه پول بین المللی حاکم انجام می گیرد.

برای حفظ برتری، بیش از پیش متزلزل، ایالات متحده نه فقط از نیروی نظامی بلکه از جنگ افزارهای دیگری نیز استفاده می کند که خیلی مؤثرتر اند.

نخستین جنگ افزار: نامبرده « توافقات مربوط به مبادلات آزاد»، مانند «پیمان بازرگانی و سرمایه گذاری فرا آتلانتیک» (TTIP) بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا و «پیمان فرا اقیانوس آرام» است که هدف آن نه فقط اقتصادی بلکه جغرافیای سیاسی و جغرافیای ستراتیژیک نیز می باشد. به همین علت هیلری کلینتن همکاری ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا را «بزرگترین هدف ستراتیژیک برای پیمان فرا آتلانتیک» معرفی کرد، که می بایستی با راه اندازی «ناتوی اقتصادی» انجام پذیرد که ناتوی سیاسی و نظامی را نیز در بر می گیرد. طرح روشن است: تشکیل بلوک

سیاسی، اقتصادی و نظامی بین ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا البته به فرماندهی ایالات متحده آمریکا که باید از بلند پروازیهای اورآسیا بر اساس همکاری بین چین و روسیه، بریکس، ایران و هر کشور دیگری که بخواهد از فرمانروایی غرب بگریزد، جلوگیری کند. از آنجائی که مذاکره های «پیمان بازرگانی و سرمایه گذاری فرا آتلانتیک» (TTIP) به دلیل اختلاف منافع و اپوزیسیون گسترده ای در اروپا به سختی پیش می رود، در حال حاضر با «پیمان اقتصادی و بازرگانی جهانی» (CETA) بین کانادا و اتحادیه اروپا دور زده اند : یعنی پیمان بازرگانی و سرمایه گذاری فرا آتلانتیک استوار شده زیرا کانادا عضو پیمان مبادلات آزاد در امریکای شمالی (NAFTA) است. اتحادیه اروپا پیمان اقتصادی و بازرگانی جهانی (CETA) را احتمالاً در ۲۷ اکتوبر آینده طی دیدار نخست وزیر کانادا ترودو Trudeau از بروکسل امضاء خواهد کرد.

دومین جنگ افزار : نفوذ در کشورهای هدف گیری شده برای تخریب درونی. با اتکاء به نقاط ضعفی که هر کشوری می تواند به درجات مختلف داشته باشد : بزهکاری، حرص پول، بلند پروازی بیمارناک برای کسب قدرت سیاسی، جدائی طلبی ساختگی از سوی گروه های صاحب مقام محلی، تعصب مذهبی، ضعف توده ها در مقابل عوام فریبی سیاسی. و به همینگونه در برخی موارد با اتکاء به نارضایتی قابل توجیه مردم از رفتار دولتهایشان. ابزار نفوذ : به اصطلاح «سازمانهای غیر دولتی» که در واقع نام اصلی آن دست بلند وزارت امور خارجه آمریکا و سازمان سیا می باشد. این سازمان امکانات مالی عظیمی در اختیار دارد و همان سازمانی ست که «انقلاب های رنگی» را در اروپای شرقی سازماندهی کرد، و حتا همین عملیات را با نام «چتر انقلابی» در هونگ کونگ راه اندازی کردند و هدفشان این بود که جنبش مشابهی را در دیگر مناطق چین گسترش دهند، یعنی مناطقی که ساکنان آن از اقلیت های قومی تشکیل شده است. همین سازمانها در امریکای لاتین با هدف اولیه برای شوراندن مؤسسات دموکراتیک برزیل بر آن بودند تا بریکس را از درون مین گذاری کنند. این سازمانها ابزارکار همان ستراتیژی هستند : گروه های تروریست، از نوع مسلح که وارد لیبیا و سوریه شدند تا تخم هرج و مرج را بکارند و دولت را سرنگون کنند، جزئی از همین ستراتیژی بوده و هستند.

سومین جنگ افزار : عملیات روانی. پنتاگون راه اندازی عملیات روانی در فراسوی شبکه های رسانه های همگانی در جهان را چنین تعریف کرده است : « عملیات طراحی شده به هدف نفوذ از طریق اطلاعات تعیین شده باید احساسات و انگیزه های خاصی را در افکار عمومی، سازمانها و دولتهای خارجی تشویق کند تا رفتارهای مساعد برای اهداف از پیش تعیین شده را تقویت کند ». با اینگونه عملیات روانی که رسانه های جمعی را به خدمت می گیرد، افکار عمومی را برای بر پا کردن جنگ آماده می کنند، بر این پایه روسیه را مسؤول تنش در اروپا و چین را نیز مسؤول تنش در آسیا جلوه می دهند، علاوه بر این هر دو را به «نقض حقوق بشر» متهم می کنند.

آخرین نکته : در سالهای ۶۰ وقتی با همسرم در پکن برای انتشار یک مجله چینی به زبان ایتالیائی کار می کردم، به کسب تجربه ای آموزنده و بنیادی نائل آمدم. در آن دوران که ۱۵ سال بیشتر از آزادی چین از شرایط استعماری و نیمه استعماری و نیمه فنودالی نگذشته بود، کاملاً در انزوا به سر می برد و هنوز به مثابه دولت حاکم نه از سوی غرب و نه از سوی ملل متحد به رسمیت شناخته نشده بود. آنچه از این دوران در ذهن من به یادگار مانده، قابلیت پایداری و آگاهی این ملت است که در آن دوران ۶۰۰ میلیون نفر را تشکیل می دادند و زیر پرچم حزب کمونیست بسیج شده بودند تا جامعه چینی را بر پایه های اقتصادی و فرهنگی کاملاً نوینی بنیانگذاری کنند. فکر می کنم چنین قابلیت امروزی برای چین معاصر که در حال توسعه پتانسیل های عظیم خود می باشد برای پایداری در مقابل طرحهای نوین تسلط امپراتوری ایالات متحده آمریکا ضروری ست. این پایداری در عین حال در مبارزه جامعه بشری برای آینده جهان نقش

تعیین کننده دارد : مبارزه برای جهانی بدون جنگ و در پیروزی صلح که به شکل اجتناب ناپذیری در پیوند تنگاتنگ با عدالت اجتماعی خواهد بود.

لینک متن اصلی :

<http://www.mondialisation.ca/le-role-usa-et-otan-dans-le-rapport-de-lue-avec-la-chine/5552279>

*- عضو آکادمی مارکسیست در آکادمی علوم انسانی چین، انجمن سیاسی و فرهنگی مارکس بیست و یکم...

مرکز مطالعات جهانی سازی. ۲۱ اکتوبر ۲۰۱۶

گاهنامه هنر و مبارزه
۲۴ اکتوبر ۲۰۱۶